

• دریافت ۹۵/۰۸/۰۸

• تأیید ۹۷/۰۶/۲۴

بررسی هویت بهرام پنجم در شاهنامه و هفت پیکر با رویکردی تاریخی

یوسف صفیان بلداجی*

چکیده

بهرام پنجم ساسانی از پادشاهانی است که نام وی در متون ادبی فارسی وارد شده است. فردوسی و نظامی به تفصیل از این شخصیت سخن به میان آورده‌اند. این تحقیق در بردارنده نگاه دو شاعر بر اساس مستندات تاریخی موجود در مورد شخصیت بهرام گور در شاهنامه و هفت پیکر است که چگونه فردوسی و نظامی در نظم داستان بهرام گور از این مستندات تاریخی بهره گرفته‌اند و اینکه کدامیک از کتاب‌های مذکور، گزارشی دقیق‌تر با پابندی به تاریخ برای خواننده ثبت کرده‌اند. گویا فردوسی در دخل و تصرف این داستان، بیشتر از نظامی به تاریخ پایبند بوده؛ هرچند که برخی گزارشات در مورد هویت و کارهای بهرام، به صورت فردی و سلیقه‌ای بیان شده است.

کلید واژه‌ها:

بهرام گور، شاهنامه، هفت پیکر، فردوسی، نظامی.

۱- مقدمه

ادبیات و تاریخ به منزله پیکری هستند که بدون هم نمی‌توانند به زندگی خود ادامه دهند. در عرصه ادبیات فارسی از بسیاری شخصیت‌های تاریخی سخن به میان آمده است. ادبیات با تمام پیکره تنومند معنایی و زبانی خود عاری از تلمیح نیست و بخش بزرگی از تلمیحات، شخصیت‌های تاریخی هستند. بهرام پنجم یکی از آن شخصیت‌هایی است که با تلمیح تاریخی در ادبیات نمود پیدا کرده است. در بسیاری از متون ادبی، اقدامات سیاسی - اجتماعی وی بوضوح مشخص نیست و بیشتر به شکار گور وی اشاره شده است. فردوسی و نظامی از شاعرانی هستند که به تفصیل از این شخصیت سخن گفته‌اند. حماسه سازی چون فردوسی، با توجه به بخش تاریخی شاهنامه و اشاره به داستان زندگی بهرام، از او حماسه می‌سازد و نظامی با داستان پردازی اش از او فردی بزم دوست و جوانمرد گونه پدید می‌آورد. آنچه مطمح نظر است، این است که آیا این دو داستان پرداز توانسته‌اند مسایل تاریخی این شخصیت را در کتب خود بازتاب دهند و به جنبه تاریخی وفادار بمانند یا در مورد این شخصیت گونه ای دیگر سخن گفته‌اند؟

در بین پادشاهان ساسانی، سی و هفت تن و یا چهل و یک تن به پادشاهی رسیدند که اردشیر، شاهپور، خسرو پرویز، خسرو انوشیروان و ... جزء این پادشاهان بوده‌اند. اما شاید بتوان گفت هیچ یک به اندازه بهرام پنجم مورد توجه ادیبان و شاعران و تاریخ نگاران قرار نگرفته است. بهرام - فرزند سوم یزدگرد- از زنی یهودی به نام شیشین دخت، دختر رش گلوت (شاه یهودیان) است و رش گلوت به زبان آرامی «پیشوای اسیران بابل» معنا شده است. این زن (مادر بهرام) شهرهای شوش و شوشتر را در خوزستان بنا گذاشته است (ثاقب فر، ۱۳۸۴: ۷۲؛ زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۳). در بین کتیبه‌های بجا مانده، چندین جا نقش او و نام او آمده است. در نقش رستم، در زیر آرامگاه داریوش کبیر، او را با هم‌آوردش به تصویر کشیده‌اند و این نکته بیانگر این است که بهرام در زمان فرمانروایی خود، ارزش و قدرت بسیاری داشته که توانسته به این امور بپردازد. بهرام سعی می‌کند سرزمین خود را در ثبات و آرامش نگه دارد و به حکومت خود اقتدار بخشد. شکوه وی به حدی است که سربازانش با دیدن او ادای احترام را فراموش می‌کرده‌اند (سامی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۲). او نه تنها در منابع اسلامی متقدم (یعقوبی، طبری و دینوری)، بلکه در بعضی متن‌های پهلوی مانند: زَنْدَوَهْمَنْ یَسْن، با لقب «گور» معرفی می‌شود. محبوبیت وی چنان است که سلسله‌هایی همچون: صفاریان، آل بویه و شروانشاهان و آل میکال و خاندان‌های قدرتمند پس از اسلام، برای به دست آوردن مشروعیت سیاسی، خود را به او منسوب می‌کردند.

طبع رامش‌جوی، ذوق شاعرانه، خوش باشی و اعمال پهلوانی، از بهرام، پادشاهی محبوب ساخته بود (زرین‌کوب، ج ۱: ۴۵۷؛ کریستن‌سن، ۱۳۸۴: ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۰۱). از روزگار کهن، روایت‌های گوناگون و مختلفی از سرگذشت بهرام‌گور نزد ایرانیان رواج داشته است؛ چنانکه از متون گم‌شده‌ای مانند کتاب همدان و پیروزنامه، به عنوان منابعی ارزشمند در شرح زندگی بهرام‌گور یاد می‌شود (زرین‌کوب، پیرونگجه، ۱۳۷۲: ۱۴۷). فردوسی در بخش تاریخی شاهنامه، به بهرام‌گور بیش از پادشاهان دیگر ساسانی علاقه داشته و داستان‌های او را با رغبت سروده است. به همین دلیل سرگذشت بهرام در شاهنامه از جمله مفصل‌ترین روایات مربوط به پادشاهان ساسانی است (محبوب، ۱۳۷۰: ۶۹۰-۶۸۹). نظامی به تفصیل با شیوه بیان قصه در قصه، در هفت‌پیکر از وی سخن می‌گوید.

در میان آثار منظوم فارسی، هشت بهشت امیرخسرو دهلوی درباره سرگذشت داستانی بهرام‌گور است. امیرخسرو در مثنوی هشت بهشت به تقلید از نظامی و در جواب هفت‌پیکر، از عشق بهرام‌گور به «دل‌آرام» و ساختن هفت گنبد به هفت رنگ سخن می‌گوید. بنابراین باید دید در بین دو شاهکار منظوم (شاهنامه و هفت‌پیکر) کدامیک توانسته‌اند تمام جنبه‌های تاریخی این شخصیت را با نگاه تاریخی وارد اثر خود نمایند؟

۲- روش‌شناسی تحقیق

این تحقیق نوعی تطبیق با ملاحظات تاریخی است و در پی این پرسش که چگونه فردوسی و نظامی توانسته‌اند به این شخصیت - جدا از جنبه ادبی آن - بر صحت تاریخی همراه با مستندات وفادار باشند؟ گاه اتفاق می‌افتد شاعری دست به خلق اثر می‌زند درحالی‌که در پی صحت تاریخی داستان‌ها و یا شنیده‌ها نیست و برعکس، گاهی خالق اثر جنبه‌های مختلف را در نظر می‌گیرد و آنگاه دست به خلق اثر می‌زند. ما بر این کوشیده ایم تا با توجه به اسناد مربوط در خصوص بهرام‌گور و اقدامات وی، تمام مشترکات تاریخی، ولو در دوره اسلامی این شخصیت را از دو کتاب شاهنامه و بهرام‌نامه استخراج نموده و به صورت دقیق، اختلافات جزئی این اشتراک را مشخص و مورد بحث قرار دهیم تا روشن گردد کدام شاعر دقیق‌تر به تاریخ تکیه کرده و کدامیک از دنیای بود به دنیای باید پرداخته و شخصیتی آرمانی پدیدار ساخته است؟ کما اینکه ما در این مقایسه به موارد بسیاری بر می‌خوریم که هیچ‌گونه سندیت تاریخی نداشته یا به عکس، با تاریخ همخوانی داشته است. لذا معیار انتخاب ما در نمونه‌ها تنها موارد اختلافی است که در این دو کتاب - مطابق تاریخ - ذکر شده است.

۳- پیشینه پژوهش

پیشینه تحقیق در مورد بهرام پنجم، بسیار دراز دامن است و آثار متعددی در این زمینه نوشته شده است. به چند نمونه که با موضوع این مقاله همخوانی دارد، اشاره می‌شود:

- مقاله ای با عنوان «بررسی و مقایسه دو چهره نیمه تاریخی شاهنامه (بهرام گور و بهرام چوبین) بر اساس نظریه قدرت» از اسحاق طغیانی (۱۳۸۹)؛ در این مقاله کوشش شده است تا فقط در شاهنامه - آن هم دوچهره - بر اساس نظریه قدرت مقایسه شود.

- مقاله «بررسی تطبیقی شخصیت بهرام در شاهنامه و هفت پیکر» نوشته محمد تقوی (۱۳۸۶)؛ این مقاله بر آن کوشیده است تا بهرام را در این دو اثر، از نظر آرمانی، اسطوره ای، حماسی و ادبی نقد و بررسی نماید.

- مقاله «تقابل دو دیدگاه در یک داستان (بهرام گور در شاهنامه و هفت پیکر)» از کبرا فرقدانی (۱۳۸۲)؛ این نوشته، به مقایسه دیدگاه فردوسی و نظامی در مورد بهرام گور پرداخته، درحالیکه به هویت و اختلافات دقیق تاریخی در این دو اثر پرداخته است.

- مقاله «غیبت بهرام گور» نوشته سجاد آیدانلو (۱۳۹۵)، به بررسی مضمونی حماسی - اساطیری مرگ بهرام پرداخته است.

- پایان نامه ای به عنوان «مقایسه بهرام گور در شاهنامه و هفت پیکر»؛ نویسنده: آرش حق زاده اقدم که به مقایسه موارد تشابه و اختلاف داستان بهرام پرداخته و از تواریخ سخنی به میان نیاورده است.

- در مقاله «بررسی تطبیقی شخصیت بهرام در شاهنامه و هفت پیکر» نوشته محمد علی غلامی نژاد (۱۳۸۶)، به جنبه‌های آرمانی شخصیت بهرام با تکیه بر هفت پیکر پرداخته شده است. با نظر به آثار پدید آمده، مقاله مستقلی در برابر پژوهش حاضر با عنوان «مقایسه هویت بهرام پنجم در شاهنامه و هفت پیکر با نیم نگاهی تاریخی» که بتواند صحت تاریخی گفته آمده در این دو کتاب را مشخص نماید، نگاشته نشده است. بنابراین پژوهش فوق در نوع خود اولین است.

۴- تفاوت‌های شخصیت بهرام با توجه به تاریخ در شاهنامه و هفت پیکر

با توجه به تطابق‌ها و تفاوت‌هایی که در هویت بهرام با نگاه به تاریخ در این دو اثر وجود دارد، سعی شده تا موارد تطابق و تفاوت به صورت کلی، همراه نمودار در متن آورده شود. درانتخاب متن اصلی مقاله، تأکید بر اشتراکات دو اثر به گواه تاریخ نویسان آورده شده است و مقایسه شخصیت بهرام از نظر فردوسی و نظامی با توجه به پابندی تاریخ صورت می‌گیرد.

فردوسی و نظامی هر کدام با نوع حماسی و غنایی به شخصیت تاریخی این پادشاه ساسانی نگریسته‌اند. نظامی از سخن گفتن فردوسی در شاهنامه در مورد بهرام پنجم آگاه است:

گرچه در شیوه گهر سفتن شرط من نیست گفته وا گفتن
 یک چون ره به گنج خانه یکی است تیرها گر دو شد نشانه یکی است
 چون نباشد ز باز گفت گریز دانم انگیخت از پلاس حریر
 دو مطرز به کیمیای سخن تازه کردند نقدهای کهن
 (نظامی: ۸۳، ۱۲-۹)

پس می‌بایست مشخص گردد کدام اثر بیشتر با تاریخ همخوانی داشته و کدام، دنیایی دیگر برای این شخصیت ساخته است؟

۴-۱- بزه گری یزگرد و انتخاب بهرام

یزدگرد اول، پدر بهرام، در سال ۴۲۰ م. بر اثر پامال اسب آبی در کنار دریاچه ارومیه و یا به موجب توطئه ای که موبدان بر پای می‌دارند، به هلاکت می‌رسد. اما بعد از مرگ یزدگرد یکم، نزاع بر سر جانشینی، توسط فرزندان یزدگرد، یعنی بهرام، شاهپور و نرسی آغاز می‌شود. شاهپور در زمان مرگ پدر، والی ارمنستان است (پیرنیا، ۱۳۷۸: ۱۹۲).

موبدان با بزه کار خواندن یزدگرد نمی‌خواهند از نسل وی کسی به پادشاهی برسد (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۱۶). لذا با کشتن ناگهانی شاهپور، فرزند یزدگرد، مانع از به قدرت رسیدن او می‌گردند. نرسی، علاقه ای به تاج و تخت نشان نمی‌دهد. بهرام به سبب نداشتن سابقه حکمرانی شهرها، با مخالفت موبدان روبرو می‌شود. در نهایت فردی به نام خسرو، بدون در نظر گرفتن نسبت خونی وی با دربار، برای پادشاهی معرفی می‌شود (سامی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۵۵/ طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۱۶).

روم در زمان بهرام چهارم، به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌شود و یزدگرد، پدر بهرام گور، روم شرقی را مورد حمایت خود قرار می‌دهد و آرکادیوس، امپراتور بیزانس، جانشین آینده خود، فرزندش «تئودوس» را به یزدگرد می‌سپارد تا بعداً بتواند خارج از جنجال‌های سیاسی به جای پدر بنشیند. شاید یکی از دلایل گناهکاری یزدگرد پذیرفتن شاهزاده رومی در نزد خود بوده باشد و یا ملاطفت بیش از حدی که در حق مسیحیان روا داشته است (نفیسی، ۱۳۷۸: ۱۹۳). او را یزدگرد خشن معرفی می‌کنند (طبری، ۱۳۶۲ ج ۲: ۶۱۳). اما به محض به دنیا آمدن بهرام،

منجمان ابراز می‌دارند که کودک می‌بایست در سرزمینی دیگر، غیر از ایران، پرورش یابد و این امر به دلایل سیاسی و شاید عدم امنیت کافی و یا مرگ فرزندان یزدگرد در سرزمین ایران بوده باشد. یزدگرد، بهرام را به نعمان منذر می‌سپارد و رهسپار سرزمین عرب می‌نماید. دایگانی همراه او فرستاده می‌شوند. در هجده سالگی همسر اختیار می‌کند و علوم گوناگون و فنون رزم را می‌آموزد (طبری، ۱۳۶۲: ۶۱۶-۶۱۴).

برفتند نعمان و منذر به شب بسی نامداران گرو از عرب
(فردوسی: یزدگرد ج ۷، ب ۳۴)
از عجم سوی تازیان تازد پرورش‌گاه در عرب سازد
(نظامی: ص ۵۷، ب ۱۶)

بنابراین در شاهنامه، بهرام در کودکی به نعمان منذر و در هفت پیکر به منذر سپرده شده است. ولی هر دو، ایشان را پادشاه یمن معرفی می‌کنند؛ علی‌رغم اینکه از نظر تاریخی در آن زمان یمن، جزء متصرفات ساسانیان نبوده است، بلکه حیره جزء متصرفات ساسانیان بوده و پادشاهان حیره توسط ساسانیان انتخاب می‌شده‌اند (بلعمی، ۱۳۸۳: ۹۲۳/ثعالبی، ۱۹۰۰م: ۴۰-۵۳۹). آن گونه که پیداست، هر دو، یزدگرد را بزه گر معرفی می‌کنند. نظامی، بد خوبی یزدگرد را چنین عنوان می‌کند که از دلیری فرزندش، بهرام، مطلع است و نمی‌خواهد تاج و تخت را به او بسپارد؛ به همین دلیل وی را از نظر خود دور می‌کند و به سرزمین عرب می‌فرستد.

پدر از آتشش جوانی او مرگ خود دید زندگانی او...
از نظر گاه خویش ماندش دور گرچه ناقص بود نظر بی نور
(نظامی: ۸۰ ب ۹/۱۱)

در کتب تاریخی آمده است: بعد از مرگ یزدگرد، به علت خوی بد و بزه کاری او نمی‌خواهند از نژاد وی کسی به پادشاهی برسد. فرزندش شاهپور، والی ارمنستان را می‌کشند تا مانع از به قدرت رسیدن فردی از نژاد یزدگرد شوند (سامی، ۱۳۸۸: ۵۵/طبری، ۱۳۶۲: ۶۱۶/یعقوبی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۲۶۱).

- فردوسی در شاهنامه می‌گوید: آنگاه که یزدگرد در می‌گذرد، هیچ گونه اطلاعی از مرگ پدر به بهرام داده نمی‌شود. او زمانی از مرگ پدر آگاه می‌شود که خسرو به تاج و تخت رسیده است و بعد از یک ماه سوگواری، خطاب به نعمان منذر می‌گوید که اگر کسی جز نژاد من به تاج و تخت برسد، فره گسسته می‌شود و بر بزه گری یزدگرد اشاره می‌کند.

از این تخمه گر نام شاهنشاهی گسسته شود بگسلد فرهی
زدشت سواران برآرند خاک شود جای بر تازیان بر مفاک

(فردوسی: ج ۷، ۱۷-۴۱۶)

موبدان به دلیل بزه کاری یزدگرد نمی‌خواهند از نژاد او کسی به شاهی برسد؛ بنا براین خسرو را به پادشاهی بر می‌گزینند:

بخوردند سوگند یکسر سپاه کز آن تخمه هرگز نخواهیم شاه
که بهرام فرزند او همچو اوست از آب پدر یافت او مغز و پوست

(فردوسی: ج ۷ یزدگرد، ۶-۴۰۵)

نظامی این موضوع را چنین می‌آورد:

چون تهی شد سر سریر ز شاه انجمن ساختند شهر و سپاه
کز نژادش کسی رها نکنند خدمت مار و اژدها نکنند
گر چه بهرام سر بلندی داشت دانش و تیغ و سر بلندی داشت
از جنایت کشیدن پدرش دیده کس ندید در هنرش

(نظامی: ۸۱، ۱۲-۹)

در شاهنامه، بهرام بعد از مرگ پدر و به تخت نشستن خسرو، لشگری گرد می‌آورد تا به سمت تیسفون حرکت کند. او به کمک موبدی پیش ایرانیان می‌رود و آنها با دیدن بهرام، می‌گویند:

نخواهیم یکسر به شاهی تو را بر و بوم ما را سپاهی تو را
کزین تخمه پر داغ و دودیم و درد شب و روز با پیچش و باد سرد

(فردوسی: ج ۷، ۳-۵۳۲)

پاسخ بهرام:

همه راست گفتید و زین بدتر است پدر را نکوهش کنم در خور است

(فردوسی: ج ۷، ب ۵۶۳)

او نسب خود را به اردشیر می‌رساند و در توجیه آنان رفتار یزدگرد را نمی‌پسندد؛ چرا که فرستاده شدن خود را از کودکی به نزد نعمان منذر، نوعی حبس سیاسی به حساب می‌آورد. در نهایت ایرانیان از ترس، پادشاهی وی را می‌پذیرند.

اگر خود بگیرد سر گاه خویش به گیتی که باشد ز بهرام پیش
از آن پس ز ایرانیانش چه باک چه ما پیش او در چه یک مشت خاک
(فردوسی: ج ۷، ۹-۴۳۸)

نظامی می گوید: همین که بهرام از مرگ پدر آگاه می شود به همراه منذر به ایران لشکر می کشد:
نالاه کرنای و رویین خم در جگر کرده زهره ها را گم
(نظامی: ۸۴، ب ۱۳)

ترس ایرانیان را فرا می گیرد و نامه ای از زبان خسرو به بهرام می نویسند. در این نامه،
خسرو بعد از ستایش خداوند، بر نژاد خود اقرار می کند و دلیل به تخت نشستن خود را خواهش
ایرانیان ذکر می کند:

داشتمندم بر آن که شاه شوم گردن افروز تاج و گاه شوم
(نظامی: ۸۷، ۵)

خسرو پادشاهی خود را خامی یزدگرد می انگارد:
از بزه کردنش عجب ماندند بزه گرزین جنایتش خواندند
(نظامی: ۸۸، ۸)

بهرام همه سخنان در مورد یزدگرد را می پذیرد و می گوید:
گر پدر دعوی خدایی کرد من خدا دوستم خرد پر درد
هست بسیار فرق در رگ و پوست از خدا دوست تا خدایی دوست
من به جرم نکرده معذورم کز بزه کاری پدر دورم
(نظامی: ۸۹، ۱۱-۹)

نظامی و فردوسی در این باره مطابق تاریخ سخن گفته اند. فقط تفاوت در چند نکته می تواند
وجود داشته باشد:

الف- بهرام در کودکی طبق گفته فردوسی به نعمان منذر اما در بهرام نامه به منذر سپرده
می شود.

ب- به اشاره فردوسی، موبدان به نزد بهرام می آیند و با گفتگو او را به شاهی انتخاب
می کنند. اما در هفت پیکر، خسرو، نامه ای به بهرام می نویسد و علت به شاهی رسیدنش را بزه
کاری یزدگرد معرفی می کند.

در این مورد می‌توان گفت مطابق تاریخ، نظر فردوسی - هرچند با تفصیلی بیشتر آمده است - نسبت به گفته‌های نظامی دقیق تر می‌نماید.

۲-۴- تاجگذاری

بهرام بعد از مرگ یزدگرد، خطاب به منذر می‌گوید: انعام پدر من در مورد اعراب، انکار ناشدنی است. چراکه با این گروه، خوشخو بوده است. ولی اگر فردی غیر از نژاد ما به پادشاهی برسد، سرزمین عرب را ویران خواهد نمود (شاهنامه هم به این موضوع اشاره داشته است) و منذر را با سپاه به سمت تیسفون حرکت می‌دهد. موبدان ایرانی با بهرام در مورد یزدگرد گفتگو می‌کنند و بهرام سخنانشان را تکذیب نمی‌کند و بر آن است شکاف‌ها را ببوشاند و در غیر این صورت از پادشاهی کناره‌گیری کند (طبری: ۱۳۶۲، ج ۲، ۶۱۸/ زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۴). موبدان به سخنان بهرام راضی شده و شرط می‌شود دو شیر شرز در میدان رها کنند و کسی که بتواند با کشتن شیرها تاج از میان بردارد و بر سر نهد، پادشاه ایران گردد. (طبری، ۱۳۵۲، ج ۲: ۶۲۰-۶۱۶/ کریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۷۸/ یعقوبی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۶۳-۱۶۲/ ثعالبی، ۱۹۰۰: ۵۵۳-۵۵۲) پس وی در تیسفون به دست موبدان تاج بر سر می‌گذارد.

بنا بر گفته فردوسی موبدان قبل از تاج‌گذاری بهرام، مطابق تاریخ، از او قول می‌گیرند:

جهان را بدارم به رأی و به داد چو ایمن کنم باشم از داد شاد
کسی را که درویش باشد به نیز ز گنج نهاده ببخشیم چیز
(فردوسی: ج ۷، ۱۵-۶۱۴)

نظامی بعد از به تخت رسیدن بهرام این سخنان را می‌آورد:

چون رسیدم به تخت و تاج بلند کارهایی کنم خدای پسند
آن کنم گر خدای بگذارد که ز من هیچ کس نیازدارد
مگر آن کو گناهکار بود دزد و خون‌ری و راهکار بود
(نظامی: ۱۰۰، ۱-۲: ۱۹۹)

بهرام و خسرو به هامون رفته و خسرو با دیدن شیر دست از تاج می‌کشد. بهرام با گریز گاو سر، بر شیران غلبه می‌یابد و پادشاه ایران زمین می‌شود:

بزد بر سرش گرز بهرام گرد ز چشمش همی روشنایی ببرد
بر دیگر آمد بزد بر سرش فرو ریخت از دیده خون از برش
(فردوسی: ج ۷، ۹-۶۷۸)

بخشش مالیات از دیگر اقدامات تاریخی بهرام است. او هنگام جلوس بر تخت فرمان می‌دهد که از معوقه مالیات‌های پیشین که میزان آن بالغ به هفتاد میلیون درهم می‌شده است، صرف نظر کنند و علاوه بر آن وجوه نقد را میان فقرا تقسیم کنند. عطایای او علاوه بر فقرا بر اشراف نیز حدود بیست میلیون درهم رسید (نفیسی، ۱۳۸۴: ۴۴). او مالیات‌ها را می‌بخشد و شروع به داد و دهش می‌کند:

نخواهیم آکندن زر به گنج که از گنج درویش ماند به رنج
(فردوسی: ج ۷: ۳۰۶-۴۹۴)

تا در ایام او ز بیخوردی کس نمیرد زهی جوانمردی
(نظامی: ۱۰۵، ۱۱)

هفت سال از جهان خراج افکند بیخ هفتاد ساله غم برکند
(نظامی: ۱۰۵، ۱۲)

وقتی بهرام تاج را بر سر می‌گذارد، امور کشور را به نجبا و روحانیون زردشتی می‌سپارد و موافق سلیقه ایشان رفتار می‌کند (زرین کوب، ۱۳۴۶، ج ۱: ۴۵۷ / کریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۸۷-۲۹۹-۳۰۱).

بدین ترتیب می‌توان گفت مطابق اشاره‌های تاریخی، نظامی و فردوسی هر دو از زبان بهرام به موبدان قول می‌دهند اشتباهات یزدگرد را جبران نمایند؛ با این تفاوت که در شاهنامه پادشاهی بهرام با آزمون نبرد شیر همراه بوده است؛ کما اینکه در کتیبه‌ها نیز این موضوع دیده می‌شود و بهرام بعد از جلوس به تخت، مطابق اشاره‌های تاریخی به وعده خویش عمل کرده و شروع به داد و دهش می‌کند و رعیت را از مالیات معاف می‌کند؛ ولی نظامی به ماجرای برداشتن تاج از میان دو شیر اشاره ای نمی‌کند.

۴-۳- جنگ‌های سیاسی

در سال ۶۳ ق.م. مردمانی به نام یوئه چی به سکاهایی که بین رومی‌های سیحون و جیحون بودند، فشار آورده و آنها را به غرب می‌رانند. بعد از آن در سال ۱۳۰ ق.م. قوم یوئه چی مغرب را از سکاهای می‌گیرند و کم کم یوئه چی‌ها دولتی تشکیل می‌دهند که به کوشان‌ها معروف می‌شود. رومی‌ها به خاطر این که به ایران از نظر سیاسی فشار آورند، با آنها طرح دوستی می‌ریزند و به آنها هفتالیّت و یا هیاطله می‌گویند. بهرام پنجم ابتدا با اقوام وحشی شمالی که احتمال دارد

خیونیان و از نژاد سفید پوستان هون بوده باشند، در دشت های مرو وارد جنگ می‌شود. این طایفه همان مردمانی هستند که بعد از شکست به دست شاپور به کمک شاپور دوم می‌شتابند و پادشاه ایشان «گروم بات» نیز وارد لشکر شاهپور می‌شود و علیه رومی‌ها می‌جنگد، ولی بعد از فوت شاهپور مرتب به سرزمین‌های ایران حمله می‌کنند و حمله‌های مکرر ایشان وحشتی بسیار سهمگین در دل ایرانیان پدید می‌آورد. بهرام گور به ناچار تصمیم می‌گیرد این غائله را پایان بخشد. وی با لشکری عظیم چنان وانمود می‌کند که می‌خواهد به شمال شرق آذربایجان لشکر کشی کند و اغتشاشات آن ناحیه را فرونشاند و یا در قفقاز قصد شکار دارد. او با بهترین سرداران با شیخونی حیرت‌انگیز شب‌ها حرکت کرده و خود را از آذربایجان به خاور یعنی (مرو)، سرزمین هون‌ها، می‌رساند (پیرنیا، ۱۳۷۸: ۱۹۵/خدادادی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۴۷۲) و دستور می‌دهد کیسه‌های چرمی پر از سنگ برگردن اسب‌ها آویزان کنند و شبانه بر سپاه دشمن بتازند. به این ترتیب صدای ناشی از سنگ برگردن اسبان در دل دشمن وحشت را ده چندان می‌کند و چنان روحیه ایشان را تضعیف می‌کند که فرصت خود آراییی نمی‌یابند (سامی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۱). بهرام با این تکنیک هون‌ها را غافلگیر کرده، آنها را تا ماوراء جیحون عقب می‌راند و فرمانده شان را به دست خود هلاک می‌نماید. در این نبرد، غنائیم فراوانی از هون‌ها نصیب ایران می‌شود. بهرام طبق وعده اش بعد از شکست هون‌ها برای ادای احترام به آتشکده آذر گشنسب در آذربایجان در شهر شیز می‌رود و تمام غنائیم به دست آمده را با تاج پادشاه هیاطله به آتشکده تقدیم می‌کند (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۲۲). پادشاهی بهرام در ایران چنان مقتدرانه است که تا زمانی که وی زنده است، هیاطله هیچگاه به خود اجازه نمی‌دهند وارد خاک ایران شده و با ایرانیان وارد جنگ شوند؛ هرچند در این زمان «آتیلای» فرمانروای هیاطله، تاخت و تاز خود را به سوی اروپا و مرکز رومیان در پیش می‌گیرد و به دولت بیزانس و شمال اروپا آنچنان ضربه محکمی وارد می‌سازد که خرابی‌های آن قرن‌ها در اروپا برجای می‌ماند و آتیلا را در اروپا با چنگیز مغول در ایران مقایسه می‌کنند (خدادادی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۵۰۳/زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۵).

شاهنامه جنگ هیاطله را جنگ با خاقان می‌داند. بهرام بعد از آنکه به تخت می‌رسد، به عیش و نوش می‌پردازد و خبر به چین و روم می‌رسد که پادشاه ایران سلطنت را به بازی گرفته است:

به بازی همی بگذرانند جهان	ندانند همی آشکار و نهان
چو خاقان چین این سخن‌ها شنید	ز چین و ختن لشکری برگزید
درم داد و سر سوی ایران نهاد	کسی را نیامد ز بهرام یاد

(فردوسی، بهرام: ج ۷، ۵-۱۴۲۳)

بهرام در این جا تاج و تخت را به برادرش نرسی می‌سپارد و با لشکری به سمت آذربایجان می‌رود (طبری، ۱۳۶۲ ج ۲: ۶۲۱/پیر نیا، ۱۳۷۸: ۱۹۵):

وزان جایگاه لشکر اندر کشید سوی آذربادگان بر کشید
چو از پارس لشکر فراوان ببرد چنین بود رای بزرگان و خرد
که از جنگ بگریخت بهرام شاه وز آن سوی آذر کشیده است راه
(همان: ۷ - ۱۴۵۵)

با رفتن بهرام به آذربایجان، همه چنین می‌اندیشند که بهرام گریخته است. خاقان نامه ای می‌نویسد و از ایران تقاضای باژ و ساو می‌کند و لشکر خود را به مرو رسانده و در آنجا ساکن می‌شود. بهرام با شبیخونی خاقان را می‌کشد و طی نامه ای به برادر خود (نرسی) فتح نامه ای برای او می‌فرستد.

نظامی در این باره می‌نویسد وزیر بهرام (نرسی) همراه سه فرزندش، در امور حکومت او را یاری می‌کنند. بهرام به دلیل اعتمادی که به این خاندان داشته، امور کشوری را به ایشان سپرده و خود راهی چین می‌شود و با سیصد هزار سوار، ماوراءالنهر را به تصرف درمی‌آورد. نظامی علت سکوت بهرام در مقابل سپاه خاقان را عدم توان مقابله با خاقان نوشته است:

شاه از ایرانیان طمع برداشت مملکت را به نایبان بگذاشت
خویشتن رفت و روی پنهان کرد با چنان حربه حرب نتوان کرد
(نظامی: ۱۲۲، ۲-۱)

سران لشکر، نهانی نامه ای به خاقان می‌نویسند و از او حمایت می‌کنند. بهرام با شبیخونی سپاه ترک را تا آن سوی جیحون عقب می‌راند:
لشکر ترک را ز دشنة تیغ تا به جیحون رسید گرد گریز
(نظامی: ۱۲۷، ۳)

سپس ایرانیان را شروع به عتاب و سرزنش می‌نماید که علت سکوتش در مقابل خاقان عدم شایستگی لشکریان بوده است و این چنین کار ترکان یکسره می‌شود.

جنگ‌های دیگری که تاریخ از بهرام نقل می‌کند، جنگ با روم شرقی است و تنها شاهنامه به این واقعه - آن هم به صورت گذرا - اشاره می‌کند و نظامی هیچ نامی از این جنگ به میان نمی‌آورد.

مطابق نظر مورخین در این باره می‌توان به سه نکته اشاره کرد:

الف- جنگ هیاطله همان جنگی است که در دو کتاب به جنگ خاقان معروف است. اما

تفاوت‌های این دو کتاب بسیار جزئی است. زیرا فردوسی و طبری، نرسی را برادر بهرام می‌دانند، اما نظامی و برخی کتب تاریخی دیگر، وزیر بهرام می‌دانند. اما آنچه مسلم است، این است که بنای تاریخ و صحت آن بر کتاب‌های پیشین استوار است.

ب- فردوسی جنگ بهرام با خاقان را شهر مرو در آذربایجان آورده است، اما نظامی آغاز این جنگ را در بین‌النهرین می‌داند. فردوسی با اشاره به شهر مرو، بسیار جزئی‌تر و دقیق‌تر عمل کرده است.

ج- فردوسی به جنگ با روم شرقی اشاره ای کوتاه داشته است؛ حال آنکه نظامی اصلاً اشاره ای نکرده است.

۴-۴- اقدامات اجتماعی

بهرام همگان را به لذت بردن از جوانی تشویق می‌کرده و اشعاری به زبان عربی و فارسی سروده است. وی دوستدار موسیقی بوده و چنان رتبه ای به موسیقی دانان عطا کرده بود که هنگام بار عام پادشاه، موسیقی دانان در ردیف‌های عالی دولت یا یک طبقه فروتر از آنها قرار می‌گرفتند. برطبق حکایتی، بهرام قوم لوریان (کولیان، غرشمالی و سوزمانی) را از هند به ایران آورد تا عوام از لذت موسیقی بی‌بهره نمانند (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۷۹ / مسعودی، ۱۳۸۵ ق، ج ۱: ۲۶۹ / نفیسی، ۱۳۸۴: ۲۸۲ / زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۴).

در کتاب‌های تاریخ، عشق بهرام به موسیقی، نشانگر علاقه او به هنر و شاعری است. او طبقه خنیاگران را تغییر می‌دهد و افزون می‌کند تا در نهایت انوشیروان دوباره این گروه را به جایگاه اصلی خود باز می‌گرداند. (زرین کوب: ۱۳۷۲، ۱۴۷ / مسعودی: ج ۱، ۲۶۹). بهرام، گویا دوازده هزار زن و مرد رامشگر هندی که بعدها به لوریان معروف می‌شوند را وارد ایران می‌کند تا در سراسر کشور مردمان را به شادی و شاد خواری فرا بخوانند (مجموعه التواریخ ۱۳۸۵ ق: ۶۹).

نظامی به موسیقی و نوازندگی بهرام اشاره چندانی ندارد و فقط او را شادخوار و شادنوش می‌داند. اما در داستان بهرام فردوسی، وقتی منجمان مدت زندگی بهرام را ۶۳ سال می‌گویند، وی موبدانی را به بلاد مختلف می‌فرستد تا مبادا درویشی در سرزمین او یافت شود. موبدان پس از این خبر می‌آورند که سرزمین، آباد است، مگر مردمانی که از جور روزگار می‌نالند و غمگین‌اند. بهرام دستور می‌دهد ده هزارتن از لوریان به ایران آورده شوند:

به نزدیک شنگل فرستاد کس چنین گفت کای شاه فریاد رس

از آن لوریان بر گزین ده هزار نر و ماده بر زخم بریط سوار
به ایران فرستش که رامشگری کند پیش هر کهتری مهتری
(فردوسی: بهرام ج ۷، ۹-۲۵۵۷)

از موضوعات قابل توجه دیگر این است که فردوسی از اسامی زنان خنیاگر که تعداد آنها به دویست نفر می رسیده، سخن گفته است. همچنین موضوع دیگری که شاهنامه و هفت پیکر، هر دو به آن اشاره کرده اند و در خور توجه است، شکار بهرام به همراه محبوبه جوان خود است که این شکار و صحنه‌های آن در هنر و فرهنگ بعد از وی تأثیری بسزا دارد. یکی از آنها نقش بهرام بر جامی نقره ای متعلق به موزه ارمیتاژ لنینگراد است. بهرام را از شکل تاجش می‌توان شناخت. او بر پشت شتری و یا اسبی سوار است و محبوبه جوانی بر پشت خود گرفته است. تفاوت اجتماعی بین آن محبوبه جوان و بهرام را از بلندای قدا او معلوم و مشخص ساخته‌اند. محبوبه از پادشاه می‌خواهد غزال نری را به ماده و بالعکس غزال ماده ای را به نر تبدیل کند (سامی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۳۱). فردوسی بسیار ماهرانه صحنه ای را ترسیم می‌کند که بنا به درخواست آزاده، بهرام با تیر دو پیکان، شاخ از سر آهوی نر بر می‌دارد و با تیری دیگر دو شاخ از چوب تیر بر سر آهوی ماده می‌گذارد:

هم اندر زمان نر چون ماده گشت سرش زان سر وی سیه ساده گشت
همان در سر و گاه ماده دو تیر بزد همچنان مرد نخجیر گیر
(پادشاهی بهرام، ج ۷، ۸-۱۸۷)

سپس هنگام خاراندن گوش با یک تیر، سر و پای حیوان را به هم می‌دوزد:
سر و گوش و پایش به پیکان بدوخت بدان آهو، آزاده را دل بسوخت
(همان: ۱۹۳)

نظامی نام محبوبه بهرام را «فتنه» می‌آورد که با او به شکار می‌رود:
گفت باید که رخ بر افروزی سر این گور بر سمش دوزی
(نظامی: ۱۰۹، ۷)

بهرام به درخواست فتنه پاسخ می‌دهد و سر گور را به سمش می‌دوزد. اما نه تنها با تشویق فتنه روبرو نمی‌شود، بلکه او این شکار را ادمان زیاد بر می‌شمارد:
رفتن تیر شاه بر سم گور هست از ادمان نه از زیادت زور
(همان: ۱۱۰، ۲)

بهرام در پی عقوبت فتنه او را به سرداری از سپاهش می‌سپارد تا وی را از بین ببرد. او از این کار صرف نظر می‌کند و با تمرین دادن فتنه، گاوی را از گوسالگی به بام می‌برد تا بعد از مهارت تمام، با آگاهانیدن پادشاه، بی‌گناهی او در عقوبت ثابت گردد.

گفت برشه غرامتی است عظیم گاو تعلیم و گور بی تعلیم
(همان: ۱۱۸، ۱۱)

نظامی از شخصیت داستان خود - مانند بیت فوق - در راه تعلیم بهره می‌گیرد. ولی فردوسی فقط به رزم و بزم بهرام با آزاده اشاره می‌کند و داستانش جنبه حماسی محض دارد. نظامی علاوه بر حماسه، به جنبه‌های تعلیمی و اخلاقی، بسیار اهمیت می‌دهد و داستان او حاوی پیام است. با این حال، سخن فردوسی از منظر تاریخی استوار تر است.

۴-۵- مرگ بهرام

باید توجه داشت داستان بهرام گور به زبان پهلوی و در خدای نامه‌های روزگار ساسانیان وجود داشته است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶:۴۵). پس برخی از متون، مرگ او را طبیعی دانسته‌اند؛ چنانکه از مؤلف نامعلوم *مجمل‌التواریخ و القصص* آمده: «به روایتی گویند به شیراز بمرد.» (مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳:۷۱) و یا «چون مدت شصت و سه سال در پادشاهی ماند، درگذشت بفرمود تا بر گورش نوشتند...» (مستوفی، ۱۳۶۴:۱۱۴). با این وجود، برخی کتب مرگ او را در غار دانسته‌اند: «در شکارگاه از دنبال گوری برفت و گور در غار رفت و بهرام از عقب گور رفت و ناپدید شد» (کاتب یزدی، ۱۳۸۶:۳۳). همچنین گزارش دیگری، بر فرو رفتن او در باتلاق حکایت دارد (مسعودی، ۱۹۷۰، ج ۲: ۱۹۰، یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۰).

گزارش شاهنامه با توجه به وجود خدای نامه‌های دوره ساسانیان و استفاده فردوسی از شاهنامه ابومنصوری یا منبعی دیگر، صحیح تر است. وی مرگ بهرام را به صورت طبیعی می‌داند و این طور بیان می‌کند که بعد از بخشش تمام گنج‌ها، یک شب می‌خوابد و دیگر از خواب بیدار نمی‌شود:

که شاه جهان بر نخیزد همی مگر از کرانی گریزد همی
بیامد به پیش پدر یزد گرد چو دیدش کف اندر دهانش فسرد
(فردوسی، ج ۷، ۶-۲۵۸۵)

از نظر تاریخی، مرگ طبیعی بهرام با شاهنامه مطابقت دارد؛ درحالی‌که نظامی مرگ او را

آرمانگرایانه ذکر کرده است. نظامی بر خلاف شاهنامه، مرگ بهرام را به صورت حکیمانه و عجیب نقل می‌کند. به این شکل که بعد از افسانه‌های هفت گنبد با ندای عقل، گردش گنبد آسمان و بی اعتباری جهان برایش ثابت می‌گردد و دیگر روز در پی شکار گور ناپدید می‌شود. بهرام از گنبد خاک دور می‌شود و به صمد لایزال می‌پیوندد:

گور جست از برای مسکن خویش آهو افکنند لیک از تن خویش
(نظامی: ۱۵،۳۵۰)

ذکر این نکته شایان توجه است که اگرچه در این نگارش مشابهت‌های تاریخی دو کتاب با تکیه به تاریخ با هم مقایسه گردید، اما موارد بسیاری به صورت داستان گونه وجود دارد که فقط از نظر ادبی و اخلاقی مهم هستند و با مستندات تاریخی هیچ گونه سنخیتی ندارند؛ چنانکه فردوسی در اینگونه داستان‌ها بهرام را به اسطوره نزدیک می‌گرداند و از او پهلوانی رزمجو، جوانمرد، عدالت گستر و رعیت دوست می‌سازد. در مقابل، نظامی به بهرام از روی غنا و بزم می‌نگرد و او را فردی بزم جو و در عین حال انسانی کامل با تمام صفات پسندیده معرفی می‌کند. این گونه داستان‌ها در این دو کتاب، جنبه تعلیمی دارند. این نکته در چگونگی مرگ بهرام مشخص است. در جدول زیر کم و بیش به این موارد اشاره می‌شود:

تفاوت‌های هویت بهرام گور با نگاه به کتب تاریخی

شاهنامه فردوسی		بهرام نامه نظامی	
۱	شکار بهرام همراه منذر	۱	دیدن بهرام هفت پیکر را در قصر خورنق
۲	دیدار یزدگرد بهرام را همراه منذر	۲	ازدواج بهرام با دختران هفت اقلیم
۳	داستان بهرام با لنبک و برآهام	۳	افسانه گفتن دختران هفت اقلیم طی هفت روز هفته
۴	داستان بهرام با حرام و حلال کردن وی شراب را	۴	شکایت هفت مظلوم
۵	داستان بهرام با روزبه موبد و ده آبادی که ویران شدند.	۵	حکایت چوپان و بستن سگ
۶	داستان بهرام با دختران آسیابان	۶	کشتن بهرام وزیر ظالم را
۷	داستان بهرام بابرزین دهقان - طغری (بازشکاری)	۷	شکار بهرام و داغ کردن گوران

شاهنامه فردوسی		بهرام نامه نظامی	
۸	بهرام و بازارگان و شاگرد	۸	کشتن بهرام بایک تیر شیر و گور را
۹	بهرام پادشاه و عتاب زن پالیزبان وی را	۹	داستان بهرام با کنیز و حکایت ادمان و بردن گاو بر بام
۱۰	بهرام در هندوستان	۱۰	
۱۱	بهرام با گوهر فروش	۱۱	
۱۲	بهرام و مهربناد	۱۲	
۱۳	بهرام با گنج جمشید	۱۳	
۱۴	بهرام با کدیور خارکن	۱۴	
۱۵	اندرزنامه بهرام به سپاهیان	۱۵	
۱۶	پرسش و پاسخ فرستاده رومی با موبدان	۱۶	
۱۷	نامه نوشتن بهرام به سنگل	۱۷	
۱۸	نامه بهرام به برادرش نرسی	۱۸	

نتیجه

با نگاهی دقیق به کتاب‌های شاهنامه و هفت پیکر و مقایسه هویت بهرام با متون تاریخی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هویت بهرام پنجم در راستای تاریخ با دو کتاب مذکور، در بسیاری موارد مشابه تاریخ و در بسیاری دیگر برخلاف آن بیان گردیده است. البته موارد مشابهت، گاه با اختلافاتی جزئی آورده شده است که در ذیل به این موارد اشاره می‌گردد:

- در شاهنامه، انتخاب بهرام به عنوان پادشاه ساسانی بعد از مرگ پدر (یزدگرد) با گفتگو و تصمیم موبدان انجام می‌شود؛ اما هفت پیکر، انتخاب بهرام را عقب نشینی خسرو از تاج و تخت بیان می‌نماید. همچنین در شاهنامه، پادشاهی بهرام با آزمون شجاعت (مطابق گفته تواریخ) همراه است، اما هفت پیکر اشاره ای به این موضوع نمی‌نماید.

- شاهنامه در اسامی افراد و گاه مکان‌ها و نسبت ایشان با دربار از نظر سیاسی، به تاریخ‌های پیشین استوار تر است؛ به عنوان نمونه می‌توان به نرسی و شهر مرو اشاره نمود.

- شاهنامه از اقدامات اجتماعی بهرام با تفصیل بیشتری سخن گفته است که در این مورد می‌توان به موسیقی و لوریان اشاره کرد.

- شاهنامه پایان زندگی بهرام را به مرگ طبیعی گزارش می‌دهد؛ اما نظامی این موضوع را

عجیب و حتی رمز گرایانه می‌آورد. گزارش فردوسی به خدای نامه‌های پیشین نزدیک تر است. آنچه از این تحقیق برمی‌آید، این است که شاهنامه به هر آنچه مورخان در مورد بهرام پنجم گفته‌اند، نزدیک تر است؛ پس می‌توان گفت:

- دقت فردوسی هم به سبب تقدم زمانی‌ای است که بر هفت پیکر داشته و هم استفاده‌ای که از خدای نامه‌ها کرده و آنها را اساس کار خود قرار داده است. هرچند دیگر مورخان یا به صورت مستقیم از شاهنامه کمک گرفته‌اند و یا ارجاعات ایشان با واسطه به همین منابع می‌رسد، ولی در هفت پیکر نظامی دقت تاریخی کمتری صورت پذیرفته است. موضوع کتیبه‌ها و گچ‌بری‌های باقی مانده از بهرام شاه به شاهنامه و با گزارش فردوسی نزدیکتر است. سرگذشت بهرام در شاهنامه یکی از مفصل‌ترین روایات مربوط به پادشاهان ساسانی است. ترسیم‌های فردوسی از این شخصیت، بیشتر تاریخی، حماسی و به اسطوره نزدیک است. اما نظامی - هرچند شاهنامه را مشاهده کرده و در هفت پیکر به آن اشاره نموده - کمتر به گزارش فردوسی پایبند بوده است.

- فردوسی اگرچه روایات تاریخی را با دخل و تصرف‌های شاعرانه درآمیخته، اما پایبند به روایات تاریخی است؛ حال آنکه نظامی - با توجه به غنایی بودن اثر - به روایات تاریخی کمتر پایبند است.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۰)، تاریخ کامل، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر
- بارتولد، (۱۳۵۸)، جغرافیای تاریخی ایران، تهران: نشر توس
- بیات، عزیزالله (۱۳۸۱)، تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان، تهران: امیرکبیر
- بلعمی، ابوعلی، تصحیح رضا انزلی نژاد، (۱۳۷۳)، تاریخ بلعمی، تهران: امیرکبیر
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۸)، ایران قدیم، تهران: اساطیر
- تفضلی، احمد، به کوشش ژاله آموزگار (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات پیش از اسلام، تهران: سخن
- تقی زاده، حسن (۱۳۸۰)، پادشاهان سلسله ساسانیان، تهران: فردوس
- ثاقب فر، مرتضی، تورج دریایی، (۱۳۸۴)، شاهنشاهی ساسانی، تهران: ققنوس
- ثعالبی مرغنی، حسین (۱۹۰۰م) غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم، به کوشش روزتنبگ: پاریس
- حموی بغدادی، یاقوت (۱۳۸۳)، معجم البلدان ترجمه علی نقی بغدادی، تهران: میراث فرهنگی
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶) «از شاهنامه تا خدای نامه»: جستاری درباره‌ی مأخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه با پیوست: (فهرست برخی متون ازدست رفته به زبان پهلوی)، نامه ایران باستان، سال ۷، شماره ۱ و ۲ (پیاپی ۱۳ و ۱۴)، صص ۳-۱۱۹

- خدادادیان، اردشیر (۱۳۸۱)، تاریخ ایران باستان، تهران: سخن
- خلیلی، محمدعلی (۱۳۸۸)، بهرام گور، تهران: سمیر
- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۷)، ساسانیان، تهران: پژوها فرهنگ
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)، روزگاران، تهران: سخن
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴)، تاریخ مردم ایران، تهران: امیرکبیر
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲)، پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد، تهران: سخن
- سامی، علی (۱۳۸۸)، تمدن ساسانی، ج ۲ و ۱، تهران: سمت
- شریف، یونس (۱۹۸۲م)، تاریخ فن العماره العراقیه فی مختلف العصور، عراق
- طبری، محمدبن جریر، تصحیح ابوالقاسم پاینده، (۱۳۶۲)، تاریخ طبری، تهران: اساطیر
- فردوسی (۱۳۷۵)، شاهنامه، کوشش سعیدحمیدیان، تهران: نشر قطره
- قدیانی، عباس (۱۳۸۴)، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانیان، تهران: فرهنگ مکتوب
- کاتب یزدی، احمد بن حسین (۱۳۸۶)، تاریخ جدید یزد به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر
- کریستن سن، آرتور، ترجمه اقبال آشتیانی (۱۳۸۴)، ایران در زمان ساسانیان، تهران: نگاه
- مجمل التواریخ و القصص (۱۳۸۳) تصحیح محمد تقی بهار، تهران: دنیای کتاب
- محجوب، محمد جعفر، (۱۳۷۰)، داستان عوامانه هفت پیکر بهرام گور، ایران شناسی: شماره ۴
- مستوفی، حمداله، (۵۹۱۰) تاریخ گزیده، به اهتمام عبد الحسین نوایی، تهران: امیرکبیر
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۷۴)، مروج الذهب ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی فرهنگی
- مسعودی، علی بن الحسین (۱۹۷۰) مروج الذهب و معادن الجواهر، باعنتا استاذین باریبه دمنیار و پاوه دکورتل، تهران: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان
- نژاد اکبری، مریم (۱۳۸۷)، شاهنشاهی ساسانیان، تهران: کتاب پارسه
- نجفی، ناصر (۱۳۷۷)، بهرام شهریار شیرافکن، تهران: ارغوان
- نظامی (۱۳۷۶)، هفت پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: نشر قطره
- نفیسی، سعید، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار (۱۳۸۴)، تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران: اساطیر
- یعقوبی، احمد (۱۳۵۶)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۲)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی